



• در آمد

زندگی و مرگ مردان خدا آکنده از آنات معنوی و شادابی است که حضور دائمی در محضر خداوند به آن لطف و جلای خاصی می‌بخشد. این احوالات برای کسانی که دلبسته زخارف جهان هستند درک‌ناشدنی است و لذا به جای تلاش برای تعالی روح به استهزای این مردان مسرد می‌پردازند. در این گفتگوی خواندنی در باره این جنبه از شخصیت شهید دستغیب از زبان یکی از یاران صمیمی ایشان نکات جالبی را می‌خوانیم.

■ « جلوه‌هایی از سلوک اجتماعی شهید دستغیب » در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین محمد مشکین فام

بین عرفان و مبارزه، جمع کرده بودند...

شهید دستغیب با مشورت آقای نجابت می‌ریختند و اجرا می‌کردند، موجب پیشبرد نهضت بود. قبل از ۱۵ خرداد تقریباً همه رژیم را قبول داشتند و حقیقتاً کمتر کسی درک و شناخت شهید دستغیب را داشت. هنوز هم ۱۵ خرداد پیش نیامده بود که رژیم مفتضح شود. نهضت فارس عمدتاً به دوش شهید دستغیب بود و خون دل‌ها خورد، زندان‌ها رفت و تبعیدها شد.

جوان‌ها امروز متوجه بعضی از نکات نیستند و بسیاری از مسائل تاریخی باورشان نمی‌شود، یکی هم این نکته که ساواک در ذهن همه جا انداخته بود که از هر سه نفر، دست کم یک نفر ساواکی است و لذا همه باور کرده بودند که ساواک از کوچک‌ترین مخالفت با رژیم هم مطلع خواهد شد و دیگر کسی جرئت نداشت مبارزه کند، اما شهید دستغیب انصافاً این فضا را شکست.

مبارزات شهید دستغیب پس از نهضت سال ۴۲ امام به چه شکلی بود؟

به شکل سخنرانی‌های تند و گسترده، ذره‌ای ترس و واژه در جان این مرد وجود نداشت. لبه تیز حمله شهید دستغیب هم خود شاه بود، نه ادارات و استانداری‌ها. حضرت امام هم این‌طور بودند. همه می‌خواستند حملات را به سمت نخست‌وزیر و دیگران سوق بدهند، ولی امام صراحتاً همه چیز را متوجه شخص شاه می‌کردند. شهید دستغیب در بحث‌های امر به معروف و نهی از منکر، همواره علیه اشکالات اجتماعی صحبت می‌کرد. آن روزها حتی در ذهن مقدسین هم چیزی به اسم حکومت اسلامی مطرح نبود. خود حضرت امام هم تا سال ۴۲ در این مورد صحبتی نفرمودند، اما در این سال پس از آنکه به زندان رفتند، این مطلب را عنوان فرمودند، به‌خصوص در نجف و از سال ۴۸. یکی از ویژگی‌های شهید دستغیب این بود که مردم قلباً ایشان را بسیار دوست می‌داشتند، لذا در ماه‌های رمضان و محرم صحن مسجد به آن بزرگی

مشروطه آمده، در اثر ناآگاهی مردم، شاه یک جور جنبه تقدس هم برای خودش پیدا کرده بود و بحث سیاسی در مساجد مساوی با عدم عدالت بود. به قول امام اگر می‌خواستند بگویند یک روحانی، عادل نیست، می‌گفتند سیاسی است. مردم آن دوره را با حالا مقایسه نکنید. طرز فکرها این گونه بود و فقط در سایه زحمات امثال شهید دستغیب بود که مردم فارس توانستند به تدریج افکار امام را درک و نسبت به واقعیت‌های سیاسی و جور و ستم دستگاه، آگاهی پیدا کنند.

دو بعد در زندگی ایشان بسیار برجسته هستند. یکی بعد عرفانی و سیر و عبودیت و خداپرستی و دیگری بعد مبارزات سیاسی است. این دو با یکدیگر تنافی ندارند. اگر کسی وارد عرصه سیر و سلوک شد، البته اگر اهل کامل باشد، زمانی که وظیفه ایجاب می‌کند، باید وارد عرصه مبارزات شود. حضرت امام بهترین الگو هستند. بُعد معنوی محفوظ، اما وظیفه بر همه چیز غالب است. حضرت امام فرمودند: «اگر کسی به این بزرگواران کاری نداشت، در عالم معنوی و سیر و سلوک خودشان بسیار راحت بودند، منتهی وظیفه حکم می‌کند که انسان وارد این عرصه شود.» و لذا خودشان هم با آن علم و فقاقت و زهدی که داشتند، زمانی که احساس وظیفه کردند، در دوران مرحوم آیت‌الله بروجردی، این وظیفه را بر دوش خود احساس نکردند و تا زمان رحلت آیت‌الله حکیم هم همین‌طور.

استان فارس در اثر همین مجاهدت‌ها در همه مقاطع مبارزات خوب درخشید. در قیام ۱۵ خرداد فقط در چند شهر تظاهرات شد و شهید دادیم که یکی شیراز بود. شعار ما این بود: «شب‌های جمعه مسجد جمعه». شهید دستغیب زمانی وارد میدان شد که غیر از مخالفت‌های آشکار رژیم، روحانیون درباری و طرفدار رژیم هم کارشکنی‌های عجیبی می‌کردند. این‌طور نبود که روحانیون، معتقد به شهید دستغیب باشند. البته من مصلحت نمی‌بینم خیلی از مسائل را باز کنم. خداوند ستار است. برنامه‌هایی که

به نظر شما نقطه آغازین ورود شهید دستغیب به عرصه مبارزات که تا واپسین لحظات عمر ایشان ادامه داشت و ایشان را تبدیل به رهبر مبارزات در استان فارس کرد، کی و کجا بود؟

درباره شهید دستغیب از ابعاد مختلف می‌توان صحبت کرد، اما دو بعد در زندگی ایشان بسیار برجسته هستند. یکی بعد عرفانی و سیر و سلوک و عبودیت و خداپرستی و دیگری بعد مبارزات سیاسی است. این نکته را هم ذکر کنم که این دو با یکدیگر تنافی ندارند. اگر کسی وارد عرصه سیر و سلوک شد، البته اگر اهل کامل باشد، زمانی که وظیفه ایجاب می‌کند، باید وارد عرصه مبارزات شود. حضرت امام بهترین الگو هستند. بُعد معنوی محفوظ، اما وظیفه بر همه چیز غالب است. حضرت امام فرمودند: «اگر کسی به این بزرگواران کاری نداشت، در عالم معنوی و سیر و سلوک خودشان بسیار راحت بودند، منتهی وظیفه حکم می‌کند که انسان وارد این عرصه شود.» و لذا خودشان هم با آن علم و فقاقت و زهدی که داشتند، زمانی که احساس وظیفه کردند، در دوران مرحوم آیت‌الله بروجردی، این وظیفه را بر دوش خود احساس نکردند و تا زمان رحلت آیت‌الله حکیم هم همین‌طور.

زمانی که امام نهضت را آغاز کردند، شهید دستغیب هم احساس وظیفه کردند که وارد این عرصه شوند. نفس امام، نفس الهی بود. ایشان مرد الهی است. لذا آن نفس الهی که شروع شد، در شیراز ابتدا مرحوم آیت‌الله نجابت، اول مرد توحید و عرفان و استاد عرفان شهید دستغیب، متوجه شدند که مجموعه شرایط قیام در امام وجود دارد و لذا ایشان با پیروی از امام و با همکاری شهید دستغیب، این حرکت را در فارس شروع کردند.

در ۴۸ سال پیش، سوای تبلیغاتی چون «شاه سایه خداست» و «سلطنت موهبتی است الهی که ...» که در قانون اساسی



شما مشورت کنم. قصد دارم از امامت جمعه و مجلس خبرگان استعفا بدهم.» سؤال کردم «چرا؟» فرمودند: «به اخلاص نزدیک‌تر است.» چیزهایی که برای دیگران آرزوست. شهید دستغیب می‌خواست کنار بگذارد و بدش می‌آمد و آن را مانع می‌دید. مرحوم نجابت گفته بودند: «بله، اگر انسان بیفتد و بمیرد، به اخلاص خیلی نزدیک‌تر است، اما این دست ما نیست. این هم وظیفه است و باید انجام داد.» و نگذاشته بودند.

ما کجائیم در این بحر تفکر، این بزرگواران کجا هستند؟ آنها می‌خواستند هیچ چیز نداشته باشند و هیچ چیز از آنها نماند و مسائل اعتباری پیشیزی برایشان ارزش نداشت، بلکه مزاحم ایشان بود و ما گرفتار چه مسائلی هستیم. قسم خوردن مکروه است، ولی من والله قسم می‌خورم که میل حقیقی شهید دستغیب این بود که کاش امام جمعه نبود و دنبال سیر و سلوک و عبودیت خودش بود. من مطمئنم که امام هم چنین تفکری داشتند. شاهد من هم اینکه در سال ۵۸ مرحوم آیت‌الله آشیخ عباس قوچانی، وصی مرحوم آیت‌الله قاضی به ایران آمدند. ایشان در نجف با امام بسیار مانوس بودند.

امام در مکتب معرفت، حکیم بودند. ایشان هم همین‌طور بودند. ایشان آمدند دیدن آیت‌الله نجابت. بعد به تهران به دیدار حضرت امام رفتند. آیت‌الله نجابت می‌فرمودند: «آشیخ عباس فرمودند همین که وارد محضر حضرت امام شدم، ایشان فرمودند: خوش به حالتان! شما راحتید، ولی ما گرفتار شده‌ایم.» یعنی امام مسئله مبارزه با امریکا و این مشغله‌ها را برای خود گرفتاری می‌دانستند. افاق روح و جان و قلب و سودای این بزرگواران متعلق به جای دیگری است. خصیصه بارز شهید دستغیب این بود که مسئله‌ای به نام «شخص»، «خود» و «من» ابتدا در ایشان وجود نداشت.

بگویند. شهید دستغیب گفتند یک متنی بنویس و نوشتیم که برای جبهه این مقدار شکر نیاز داریم. شهید دستغیب زیر نامه نوشتند: باسمه تعالی جناب آقای مشکین فام مورد تأیید است، ولی نوشتند شکر بدهید یا ندهید. وقتی نامه را بردم اداره قند و شکر، خواندند و گفتند نیم ساعتی کار دارد و پشت سر من زنگ زدند به شهید دستغیب که حاج آقا! حالا شکر بدهیم یا ندهیم؟ تعبد ایشان در این حد بود. خدا رحمتشان کند.

یک موقع آیت‌الله سید محمدعلی دستغیب نامه‌ای را دادند به من و گفتند این را بدهید به آقای نجابت. آیت‌الله دستغیب محضر مرحوم آیت‌الله قاضی، مرحوم آیت‌الله انصاری و مرحوم آیت‌الله خوانساری، یعنی سه تن از اولیای خدا را درک کرده بودند، اما مرحوم آیت‌الله نجابت بی‌تردید استاد عرفان ایشان بودند. جواب نامه را شهید دستغیب در پاکتی گذاشته بودند که روی آن اسم خودشان بود. آن را خط زده و نوشته بودند آیت‌الله نجابت. من گفتم زشت نیست؟ چون آقای نجابت استاد ایشان بود. آیت‌الله سید محمدعلی دستغیب گفتند: «اتفاق من به آقا گفتم. ایشان گفتند پاکت یک ریال است چرا بپهوده اسراف کنیم؟ آقای نجابت هم مرا خوب می‌شناسند و می‌دانم که اصلا بدشان نمی‌آید.» ببینید چقدر باریک‌بین بودند که حتی یک ریال را اسراف نمی‌کردند.

در فروردین سال ۴۲ وقتی که در قم آن فاجعه روی داد، شهید دستغیب در شیراز چه واکنشی نشان دادند؟
سخنرانی‌های مفصل و مکرر کردند. آن موقع دستگاه تکثیر نبود و ما کارین می‌گذاشتیم و دستی می‌نوشتیم. اعلامیه از قم آمد که امسال مسلمین عید ندارند. این را شهید دستغیب به ما دادند و ما حدود ۹۰ تا کپی و پخش کردیم. البته مردم هنوز در اوج بیداری نبودند. فرق خرداد ۴۲ با بهمن ۵۷ همین است. در خرداد ۴۲ نهضت فراگیر نبود و مردم هنوز آگاه نبودند. چیزی به نام حکومت اسلامی در ذهن هیچ کس نبود. ۱۵ خرداد مردم فقط می‌گفتند که مرجعشان را گرفته‌اند و آنها باید قیام کنند. حتی بحث شکست رژیم و انقلاب هم نبود. هیچ از این خبرها نبود. سرر جانشان می‌گفت که باید قیام کنند. حضرت امام که از خرداد ۴۲ این همه تعریف کردند و گفتند خرداد ۴۲ را بشناسید و من برای همیشه ۱۵ خرداد را عزای عمومی اعلام می‌کنم،

همیشه پر بود.

رمز این محبوبیت چیست؟

هم در روایات داریم و هم قرآن می‌فرماید که هر کس برای خدا باشد، خدا برای او است. محبوبیت شهید دستغیب به واسطه سلوک ایشان بود. شهید دستغیب دائما رفتار و گفتار خود را می‌کاوید که خلاف دستور خدا نباشد و از خودبینی و خودپرستی به دور باشد. شهید دستغیب فنای در الله و پیوسته در جستجوی رضای او بود. قرآن می‌فرماید که خداوند تبارک و تعالی متولی صالحین است. متولی نام شهید دستغیب نیز خداوند تبارک و تعالی است. ایشان همه چیز را برای خدا می‌خواستند و لذا خداوند نامش را در قلوب زنده نگاه خواهد داشت. جریان‌های معنوی کاری به اسباب ظاهری ندارند. او حساب خود را با خدایش صاف کرد و لذا همه با او صاف بودند. محبوبیت قلبی مردم نسبت به شهید دستغیب عجیب بود. هنوز هم هست.

خانان شهید دستغیب سابقه ۷۰۰ ساله دارند. در محبوبیت این خاندان همین قدر بس که هرجا، مجلس، شورا و جاهای دیگر کاندیدا شوند، رای می‌آورند. مردم هنوز به شهید دستغیب علاقه دارند و هر کس قوم و خویش دور ایشان هم هست، همین که ثبت نام می‌کند، رای می‌آورد. مسئله‌ای که ما در زندگی همه اولیا و حتی ائمه معصومین می‌بینیم، بحث اتهامات است. شاید علت اصلی آن هم این است که افراد، افاق فکری و فهم آن را ندارند و به جای اینکه بر اساس دستورات اسلام، فعل مومنین را حمل بر صلاح کنند، چون خودشان تنگ و تاریک و ترش هستند، شروع می‌کنند به متهم کردن. این وضعیت قبلا هم بوده، حالا هم هست. شهید دستغیب هم از این دایره بیرون نبود و ایشان را متهم به صوفی و درویش بودن می‌کردند.

خاطرم هست که در ۲۱ رمضان، جمعیت در مسجد جامع موج می‌زد و ایشان بر منبر فرمود: «من درویش و صوفی نیستم. خدا لعنت کند صوفیه و دراویشی را که در مقابل معصوم می‌ایستادند.» بعد از خرداد ۴۲ شایعه انداختند که سید عبدالحسین دستغیب از انگلیسی‌ها پول گرفته! در بهمن ۵۶ و ۵۷ ساواک تعبیر «سید حرام‌خور» را بر سر زبان‌ها انداخته بود. اتهامات همیشه الهی ماشاءالله متوجه بزرگان دین بوده و هست و ایشان را هم به صوفی و درویش بودن متهم می‌کردند، درحالی که خودش صراحتا بر منبر گفت که نیستم. مسئله از میدان به در کردن بزرگان و مبارزان بود.

شهید دستغیب مبارزات را شروع کرد، این اتهامات هم که متوجه او بود و مردم هم که غالبا هیچی حالیشان نبود. حالا ایشان چقدر باید خون دل خورده باشد که بعد از یکی دو سال مبارزه بتواند مردم را بیدار کند، آن طور که در ۱۶ خرداد ۴۲ ریختند در خیابان‌ها و ۵ شهید هم دادند. نفس رحمانی این بزرگوار بود، وگرنه چرا جز در قم و تهران، در جای دیگری قیام نشد؟

شهید دستغیب دائما در احوال خود مراقبه می‌کرد و نوک سوزنی هوای نفس و منیت در ایشان نبود. شهید جباری، محافظ ایشان نقل می‌کرد بسیاری از اوقات حتی نان هم در خانه نبود. بارها به ایشان گفتم شما مراجعه‌کننده زیاد دارید. اجازه بدهید از اداره قند و شکر چند کارتن قند بخریم، ولی ایشان اجازه نمی‌داد و می‌گفت همان‌طور که مردم با کوپن جنس می‌خرند، ما هم به اندازه کوپن خودمان می‌خریم و فرقی با آنها نداریم. حتی استفاده طبیعی و ساده از مقام خودش را هم اجازه نمی‌داد.

مرحوم آقای نجابت بعد از شهادت ایشان فرمودند: «یک روز شهید دستغیب پیغام داد بیاید که با شما کار دارم.» شب ساعت ۱۱ بود که رفتم. ایشان گفتند: «می‌خواهم با

خداوند تبارک و تعالی متولی صالحین است. متولی نام شهید دستغیب نیز خداوند تبارک و تعالی است. ایشان همه چیز را برای خدا می‌خواستند و لذا خداوند نامش را در قلوب زنده نگاه خواهد داشت. محبوبیت قلبی مردم نسبت به شهید دستغیب عجیب بود. هنوز هم هست.

و از تعبد عجیب ایشان نیز نکته‌ای را نقل کنم. شهید محمد حسین نجابت در جبهه بود و برای پدرش نامه نوشت که آبادان خیلی گرم است. مقداری ابلیمو و شکر بفرستید که برای رزمنده‌ها شربت ابلیمو درست کنیم. آیت‌الله نجابت ۲۰۰۰ شیشه ابلیمو تهیه کردند. به دو تن شکر نیاز داشتیم. بنده مامور شدم شکر را تهیه کنم. رفتم پهلوی شهید دستغیب و گفتم به دو تن شکر نیاز داریم، مجانی هم نمی‌خواهیم و پول می‌دهیم. شکر در بازار سیاه کیلویی ۳۲ ریال بود و اداره قند و شکر می‌داد کیلویی ۲۲ ریال. به ایشان گفتم نامه‌ای بدهید. می‌خواهم بروم شکر بگیرم برای جبهه. پول هم می‌دهیم. موقعی بود که امام فرموده بودند که اگر از من هم توصیه نامه‌ای آوردند، آن را دیوار

مدارس بودند که این اعلامیه را بردند و در همه جای شهر زدند. رساله امام در آن سال‌ها جلد نداشت و به اسم ایشان نبود. اعلامیه‌ها و نوارهای امام (ره) از طریق این مدارس به دست همه می‌رسید. متقابلاً نوارهای سخنرانی شهید دستغیب را هم به قم می‌فرستادیم. شب ۱۶ خرداد جلوی منزل شهید دستغیب چه کسانی زخمی شدند و رنج‌ها آنها را با سرنیزه زدند؟ حاج علی آقا حسینی. او کیست؟ شاگرد مرحوم آیت‌الله نجابت.

نظریه ولایت فقیه در حوزه موافقین و مخالفین داشت. آیا شهید دستغیب تعبداً این نظریه را قبول کرده بودند یا از لحاظ علمی هم به آن رسیده بودند؟

فهمشان این بود. بحث ولایت فقیه از قدیم مورد اختلاف بوده. اینکه فقیه تا چه اندازه اختیارات دارد؟ آیا فقط در امور حسبیه اختیارات دارد؟ آیت‌الله دستغیب در مسائل سیاسی بی‌تردید تابع آیت‌الله نجابت بودند، لذا شب‌های جمعه که می‌خواستند صحبت کنند، صبح روز قبلاً حتماً با آیت‌الله نجابت مشورت می‌کردند و جلسه داشتند. آیت‌الله نجابت در سال ۵۷ کتابی نوشتند با عنوان «ولایت مطلقه فقیه» و با ادله اجتهادی آن را اثبات کردند. این کتاب را آیت‌الله نجابت در تقابل با آرای آیت‌الله شریعتمداری نوشتند و چون او فقیه و مرجع بود، لذا باید مطلب قوی و محکمی می‌نوشتند. تازه در سال ۶۴ بود که قضیه مطلق بودن ولایت فقیه مطرح شد و ائمه جمعه پشت قضیه را گرفتند.

شهید دستغیب در این گونه مسائل قطعاً تابع آیت‌الله نجابت بود و لذا مسئله ولایت فقیه، فهم ایشان بود و بیش از اینها هم بود. بنابراین نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در سال ۶۴ برای همه مطرح شد، ولی ۷ سال پیش‌تر مرحوم آقای نجابت مطلب محکمی نوشتند و کتابش هم چاپ شد و شهید دستغیب هم گفتند «خیلی خوب است، فقط سنگین است، علمیتش خیلی بالاست».

شهید دستغیب نظرش این بود که امام سیر عرفانی‌اش کامل است و خدای تبارک و تعالی ایشان را برای هدایت خلق موظف کرده است. برخورد ایشان نسبت به حضرت امام خیلی عجیب بود. ایشان با وجود اینکه خودش مجتهد و رکن نهضت فارس بود، در قبال حضرت امام به اندازه نوک سوزنی برای خود شأنی قائل نبود.

امام در ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران آمدند و ما ۱۴ بهمن در تهران بودیم و صبح رفتیم مدرسه رفاه و امام را زیارت کردیم. شهید محمدحسین نجابت نقل می‌کرد که عصر روحانیون آمده و در اتاقی نشسته و منتظر امام بودند. شهید دستغیب خسته شد و آمد به اتاق دیگری و شروع کرد به راه رفتن. اتفاقاً امام وارد شدند. شهید دستغیب خم شد که دست امام



باره هم به نکاتی اشاره کنید.

ایشان مجتهد تام بود و اجازه اجتهاد از مراجع بزرگ داشت و بنابراین بدیهی است که باید در این زمینه فعال می‌بود. روحانی یک وظیفه اصلی دارد و آن هم اینکه باید فقه آل‌محمد (ص) را رها نکنند. این مطلبی است که علمای شیعه در طول ۱۴ قرن برایش خون دل خوردند و جان دادند، اما آن را حفظ کردند، لذا این وظیفه روحانیت است و درس و فقه را نمی‌توان رها کرد. این حکومت اسلامی و احکام آن از کجا آمده؟ از همان کتب فقهی که علمای ما خون دل خوردند و سر دار رفتند و آنها را نوشتند، لذا وظیفه روحانی فقط فقه و مکتب اسلام است، بنابراین با اینکه مشکلات فراوانی بر سر راه بود، ولی ایشان با دست خالی و با توکل حیرت‌انگیز این مدارس را ساخت. مدرسه حکیم مخروبه بود و ایشان واقعاً با دست خالی آن را ساخت. مدارس دیگر را هم همین‌طور. شاگردان ایشان و آیت‌الله نجابت در همه جا شاخص و بارز هستند. کاروان حج ۳۰۰ تا روحانی دارد، ۲۵۰ تا مال مدارس این دو بزرگوار است. روحانی نمره اول حج سال گذشته از فارس و از همین مدرسه‌ها بود. این امتحان را سازمان حج و زیارت می‌گیرد و ربطی به جایی ندارد که بگوئیم پارتی‌بازی شده. امتحاناتی که طلاب ما در قم می‌دهند،

به خاطر آن جنبه الهی بود که در جان مردم بود. به تبعیدهای شهید دستغیب هم اشاره بفرمائید. در خرداد ۴۲ رنج‌ها به خانه شهید دستغیب آمدند، ولی نتوانستند ایشان را بگیرند. بعد از دو سه روز ایشان خودش را معرفی کرد و ایشان را بردند به تهران. ۱۵ خرداد تمام شد و روزنامه اطلاعات هم در تیراژهای ده هزار و صد هزار چاپ شد. رژیم ۱۵ خرداد را می‌گفت شورش کور. همه جا آرام شد، ولی شهید دستغیب آرام نمی‌گرفت و به هر مناسبتی اعتراضات خود را بیان می‌کرد. همین سبب شد که دو باره دستگیر شوند. سه بار ایشان را شبانه از منزلشان بردند. بار سوم در سال ۵۶ در زندان بودند و با زحمات و مصائب زیادی بالاخره آزاد شدند.

اساس و محور شخصیت و مقام شهید دستغیب در مسئله عبودیت اوست، یعنی تعبد عام به تمام مسائل شرعی و واجبات و ترک همه مکروهات و انجام مستحبات و اینکه در تمام ۲۴ ساعت نفس خود را می‌کاوید و مهار می‌کرد.



صدی نود قبولی می‌دهیم، جاهای دیگر صدی ده، یعنی طلاب مدارس این بزرگواران این جور سطح علمی‌شان بالاست. من خودم مدتی مسئول دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم بودم. هنوز سراغ ندارم یکی از روحانیون خودمان برای تدریس بیاید و اسم حق‌الزحمه بیاورد. معنویتی که در این بزرگواران بود، در شاگردانشان هم هست.

قبل از انقلاب در این مدارس رساله‌های عملیه امام خمینی هم توزیع می‌شد؟

بی‌تردید، یعنی نوارهای سخنرانی‌های امام از طریق دوستان به دست ما می‌رسید. اولین اعلامیه تند حضرت امام این بود که: «تقیه حرام است و اظهار حقایق، واجب. ولو بلغ ما بلغ» طلاب همین

بار آخر روزی که قرار بود ایشان آزاد شود، آزمون استنادار فارس به یکی از روحانیون زنگ زد و گفت: «فلانی! به آقای دستغیب بگو برای من آخوندبازی در نیاور. من خودم آخوندزاده هستم. به شرطی آزاد می‌شوی که بالای منبر نروی.» شهید دستغیب گفت: «خیلی خب!» ایشان آن شب آزاد شد و فردا شب رفت بالای منبر! وقتی ایشان احساس وظیفه می‌کرد، دیگر چیزی مانعش نمی‌شد. حتی خبر آمده بود که قرار است یکی از ارتشی‌ها ایشان را با تیر بزند. ایشان بالای منبر صحبت‌هایش را که تمام کرد، گفت: «آقایان! من هیچ واهمه‌ای ندارم. ممکن است تیری هم در پرود و بخورد به سینه من. هیچ مشکلی نیست.» ایشان آرام و قرار نمی‌گرفت و رژیم هم دائماً ایشان را تبعید می‌کرد.

مدرسه‌سازی شهید دستغیب بسیار بارز است. در این



را ببوسد. لذا جمله‌ای که از شهید دستغیب هست که: «من اطاع‌الخیمینی فقد اطاع‌الله» از سر جانش بیرون ریخته است، یعنی یک جمله الهی است. **ظاهراً ایشان معتقد بودند که وقتی مرجعیت با یک فقیه است، مراجع دیگر نباید دخالت کنند و بحث امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را مطرح کرده بودند. در باره این بحث حضور ذهن دارید؟**

این کاری به شهید دستغیب ندارد. جامعه رهبر می‌خواهد. جامعه را نمی‌شود رها کرد و یک کسی باید این بار را بردارد. وقتی کسی این وظیفه را به عهده گرفت، این وظیفه از بقیه ساقط است، لذا وقتی امام مثلاً فرمودند که شرکت در انتخابات تکلیف است، حالا اگر مجتهدی آمد و گفت به نظر من تکلیف نیست، او دیگر از عدالت ساقط است. حق ندارد در این مورد صحبتی کند، چون جامعه را یک نفر دارد اداره می‌کند و تعیین تکلیف هم کرده، لذا این بحث راجع به شهید دستغیب نیست، بلکه یک بحث کلی است.

آیا در سال ۵۶، پس از شهادت حاج آقا مصطفی مراسمی برگزار شد؟

خیر شهادت ایشان سری آمد، ولی در بسیاری از نقاط ایران سخنرانی‌هایی انجام شد و مجالسی را گرفتند تا چهلم که در قم جریان کشتار آن سه نفر پیش آمد.

درباره مخالفت شهید دستغیب با جشن هنر شیراز هم مطالبی را بیان کنید.

ایشان از ۶ ماه قبل از برگزاری جشن هنر شروع کرد به مخالفت کردن با جشن هنر، آن هم نه یک بار که چندین بار و رژیم مصمم شد ایشان را بگیرد. خدا دانشجویان را خیر بدهد، شبانه رفتند در سرای مشیر را آتش زدند. این اعتراضات و سخنرانی‌های شهید دستغیب باعث شد که رژیم عقب بنشیند.

از مبارزات ایشان در سال ۵۷ چه خاطراتی دارید؟

هنوز شاه بود که ایشان بالای منبر می‌گفت: «به چه مناسبت اگر شاه دستور داد ما باید اجرا کنیم؟ ما دستور می‌دهیم شاه اجرا کند.» رهبری، هماهنگی و همه کارها با ایشان بود. ارتشی‌ها با ایشان ارتباط داشتند و سربازان را تشویق می‌کردند که به پادگان‌ها برنگردند.

ایشان چگونه به امامت جمعه منصوب شدند؟

حضرت امام از سال ۴۲ از ایشان شناخت داشتند. در سال ۴۸ هم که شهید دستغیب به نجف رفته و دو سه ماهی در درس امام شرکت داشتند و شناخت امام از ایشان عمیق‌تر شده بود. در شیراز کسی شناخته شده‌تر از ایشان نبود.

شما پس از سال‌ها که از شهادت ایشان می‌گذرد، چه تفسیری از کلیت شخصیت ایشان دارید؟

شناختن کل حیات مرحوم آیت‌الله شهید دستغیب در مسئله عبودیت و مبارزه با نفس ایشان است. کم افرادی را داریم که دنبال این موضوع باشند. حضرت امام در پیامی فرمودند: «این احتیاج به ریاضت دارد.» و بعد فرمودند: «بگذارم و بگذرم». باباطاهر می‌فرماید: «به هر الفی الف مردی برآید.» به هر هزار سالی یک مرد پدید می‌آید. اساس و محور شخصیت و مقام شهید دستغیب در مسئله عبودیت اوست، یعنی تعبد عام به تمام مسائل شرعی و واجبات و ترک همه مکروهات و انجام مستحبات و اینکه در تمام ۲۴ ساعت نفس خود را می‌کاوید و مهار می‌کرد. منش حضرت امام هم همین گونه بود. فرق ایشان با سایر مراجع در چه بود؟ در این بود که حضرت امام وقتی به حوزه آمدند که درس بخوانند، از اول حواسشان به

آمد. یک نفر به ایشان گفت آقای استاندار تشریف آورده‌اند. داریم از زمان شاه حرف می‌زنیم نه از حالا. ایشان خیلی خونسرد بالای منبر گفت: «حالا یک کاغذی دست من داده‌اند که آقای استاندار آمده‌اند. آقای استاندار باید هم بیاید مسجد. در مسجد باید شهردار و سپور کنار هم بنشینند.» از کسی ابائی نداشت. یک نفر محراب مسجد جامع را ساخت. بعد به بنا گفت بنویس که سازنده کیست. شهید دستغیب نگذاشت. گفت: «اگر برای خدا کرده‌ای که خدا می‌داند. چرا می‌خواهی اسمت باشد؟» چون خودش این جور بود. ایشان وقت و عمر و جانش را در راه خدا فنا کرد و لذا جاودانه شد.

از نماز جمعه‌های ایشان خاطراتی را نقل کنید.

در کل ایران دو نماز جمعه خیلی اهمیت پیدا کرد. یکی نماز جمعه شهید دستغیب در بعد معنوی و نماز جمعه آقای رفسنجانی در بعد سیاسی. کم می‌شد که خطبه‌های نماز جمعه ایشان خالی از نام امام باشد. شهید با همه صلح کل بود، ولو با مخالفانش. ایشان با مرحوم آقای مدنی و مرحوم آقای صدوقی رابطه صمیمی داشت.

ایشان در مقطعی در دوران ریاست جمهوری در اول از بنی‌صدر حمایت کردند، در حالی که قبلاً در مجلس خبرگان رفتارهایشان عدم رضایت از بنی‌صدر را نشان می‌داد. بعد هم در خطبه‌های نماز جمعه انتقادهای متعددی را نسبت به بنی‌صدر داشتند. جمع این موارد چگونه ممکن بود؟

ما موظفیم به ظاهر حکم کنیم. یک نفر آمده و برای ریاست جمهوری کاندیدا شده و در آن مقطع هم باطن خود را بروز نداده است. در یک جمع‌بندی ظاهری، شهید دستغیب فرمودند به او رای بدهید.

در مجلس خبرگان قانون اساسی، شهید دستغیب روی مسئله ولایت فقیه خیلی پافشاری می‌کرد و با برخی از علمای آن مجلس هم اختلاف‌نظر داشت. یکی از علما گفته بودند حالا راجع به حضرت امام قبول، بعد از ایشان چه می‌شود؟ که ایشان به نقل از قرآن گفته بود اگر این آیه را بردیم، مثل آن را جایگزین می‌کنیم. البته بعد که بنی‌صدر افکار خود را بروز داد، شهید دستغیب از منتقدین جدی او شد و حتی یک بار با هماهنگی شهید صدوقی و شهید مدنی، سه نفری به تهران و نزد امام رفتند و گفتند که بودن بنی‌صدر به صلاح نیست و دلایل خود را اقامه کردند و امام فرمودند الان وقتش نیست. این طبیعی است که بر اساس اعمالی که از فرد سر می‌زند، مواضع انسان هم فرق می‌کند.

و سخن آخر؟

ایشان بعد از تهجد و سحرخیزی و اذان صبح، زیاد پیاده‌روی می‌کرد. در اسلام مستحب است که شارب کوتاه باشد و یادم هست که ایشان شارب خود را به‌رغم طعنه برخی، بسیار کوتاه نگاه می‌داشت. مؤمن وقتی به فهمی می‌رسد، قضاوت اطرافیان نمی‌تواند در رای او تغییر ایجاد کند. مؤمن به خاطر مردم، فهم خود را تغییر نمی‌دهد و دیگران نمی‌توانند او را گول بزنند. غرضم از این حرف، فهم علمی است، نه خشک‌مغزی و استبداد. ایشان بر اساس روایات به این نتیجه رسیده بود که شارب باید کوتاه باشد. اگر می‌خواست دنبال فکر مردم عادی برود، همه چیز خراب می‌شد و به هم می‌ریخت. مؤمن روی فهمش می‌ایستد و ثبات رای دارد. عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه. ذکر صالحین، رحمت را نازل می‌گرداند. خداوند به شما توفیق بدهد. ■

خودشان بود که نفسانیت و انانیت، ایشان را بگیرد. نفس باید مهار باشد، لذا در زندگی حضرت امام از همان اول جوانی، نمونه زیاد می‌بینیم. شهید دستغیب هم همواره برای او و به یاد او بودند و این لازمه‌اش مجاهده عظیم و خون خوردن و صبر زیاد است و معلوم است که وقتی فردی در تمام عمر در مقام عبودیت و بندگی پایدار باشد، مقام بلندی می‌یابد. اساس حیات جاودان شهید دستغیب این است که خود را در راه خدا فانی کرد و لذا خداوند تبارک و تعالی به ایشان حیات ابدی داد. مسائل دیگر دنیا همه جنبی هستند. من یادم هست که هنگام ساخت مسجد جامع، خود ایشان در

حضرت امام از سال ۴۲ از ایشان شناخت داشتند. در سال ۴۸ هم که شهید دستغیب به نجف رفته و دو سه ماهی در درس امام از ایشان عمیق‌تر شده بود. در شیراز کسی شناخته شده‌تر از ایشان نبود. شما پس از سال‌ها که از شهادت ایشان می‌گذرد، چه تفسیری از کلیت شخصیت ایشان دارید؟

آنجا عملگی می‌کرد. شال سبزش را به کمر می‌بست و بیل می‌زد. آنجا مخروبه‌ای بیش نبود و ایشان بدون اینکه به یک نفر رو بزنند و یا به پولداری مراجعه کند، مسجد را ساخت. زمان ششاه، ماه رمضان بود و استاندار به مسجد جامع